



Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

Vol. 52, No. 2, Issue 105

سال پنجاه و دوم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۵

Autumn & Winter 2020 - 2021

پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۱۱۹-۱۴۱

DOI: 10.22067/jquran.2020.40101

تحقیق درباره مصطلح رجالی «قریب الأمر»*

اعظم صادقی نیا^۱

دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

Email: az_sa793@mail.um.ac.ir

دکتر مهدی جلالی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: a.jalaly@um.ac.ir

چکیده

دانش جرح و تعدیل از وظایف علم رجال الحدیث و جزء مهم‌ترین مباحث آن به‌شمار می‌رود. از جمله مباحث این علم، شناخت الفاظ جرح و تعدیل در کتاب‌های رجالی است. معنا و دلالت بسیاری از الفاظ و اصطلاحات جرح و تعدیل روشن است، اما واژگان و اصطلاحاتی نیز وجود دارند که حدیث‌شناسان بر سر معنا و دلالت آن‌ها به توافق نرسیده‌اند. از جمله این اصطلاحات «قریب الأمر» است. قریب الأمر در منابع رجالی شیعه در موارد قابل توجهی به‌کار رفته است. علما و پژوهشگران حدیثی در گذشته و حال، در تعریف قریب الأمر چند معنا را نظیر قریب به مذهب و اعتقاد، قریب به حدیث و روایت و قریب به وثاقت و عدالت محتمل دانسته‌اند. به همان نسبت، آنان در دلالت این واژه بر جرح و تعدیل نیز دچار اختلاف شده‌اند. در این نوشتار به دلایلی، معنای قرب به وثاقت و عدالت برگزیده و نشان داده شده است که قریب الأمر اصطلاحی در میان اصطلاحات جرح و تعدیل است که حالتی بینابین دارد و در کاربرد نزد رجالیان شیعه در معنایی نزدیک به وثاقت به‌کار رفته است.

کلیدواژه‌ها: رجال، الفاظ جرح و تعدیل، راوی شناسی، قریب الأمر، توثیق، جرح.

* مقاله پژوهشی؛ تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۲۱.

۱. نویسنده مسئول

Investigating the term "Qarib al-Amr" in Rijālī terminology

Azam Sadeghi Nia (Corresponding Author)

Ph.D. student, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Mehdi Jalali

Professor at Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

Knowledge of Jarh and Ta'dil (criticism and praise), as one of the undertakings of the science of Rijāl (hadith scholars), is a key subject in this field. Among the subjects discussed in this science are Jarh and Ta'dil terminology used in Rijālī works. The meaning and significance of many Jarh and Ta'dil terms and expressions are clear, but there are also words and phrases that hadith scholars diverge on their meaning and significance. One such term is "Gharib al-Amr" (imminent). It has been used in many cases in Shiite Rijālī sources. In the past and present, to define Gharib al-Amr, hadith scholars and experts have considered several meanings such as affinity to religion and belief, affinity to hadith and narration, and affinity to authenticity and justice. Similarly, they have varied stances on the signification of this word in Jarh and Ta'dil. In this article, for certain reasons, the meaning "affinity to authenticity and justice" has been selected and it is shown that Gharib al-Amr is one of Jarh and Ta'dil terms with an intermediary status and has been utilized in the sense of affinity to authenticity by Shiite Rijāls.

Keywords: Rijāl, Jarh and Ta'dil terms, narration, Gharib al-Amr, authentication, Jarh

بیان مسئله

دانش جرح و تعدیل یکی از شاخه‌های علم رجال الحدیث و جزء مهم‌ترین مباحث آن است که بررسی وثاقت یا ضعف راویان سلسله سند احادیث را بر عهده دارد. به دلیل تنوع و گستردگی اوصاف راویان، جرح و تعدیل آنان و در نتیجه، تعیین وثاقت و ضعفشان جز با به‌کارگیری الفاظ و اصطلاحاتی خاص، امکان‌پذیر نبوده‌است. این گستردگی اوصاف، خود گستردگی اصطلاحات رجالی در دانش جرح و تعدیل را سبب شده‌است.

با به‌کارگیری این اصطلاحات نزد علمای رجالی است که پژوهشگر حدیث و سند، حال راوی را شناخته و با تعیین دقیق معنای آن و حدود دلالتش راوی را جرح یا تعدیل می‌کند. محقق حدیث هر گاه یکایک واژگان و عبارات جرح و تعدیل را بررسی کند، با اوصاف بسیاری از ویژگی‌های حدیثی و شخصیتی راوی روبه‌رو می‌شود که آن واژه‌ها و تعابیر، هر راوی را با راوی دیگر حتی در اندک رتبه‌ای متمایز می‌سازد. شماری از واژگان و تعابیر نیز هستند که در معنای لغوی و اصطلاحی یا در هر دو ابهام دارند. از جمله واژگان مبهم قرب الأمر است. در کلام حدیث‌شناسان این اختلاف آرا در معنا و دلالت قرب الأمر بسیار به چشم می‌خورد. یکی معتقد است معنای قرب الأمر قرب به امر حدیث و روایت است. دیگری آن را قرب به وثاقت و عدالت دانسته و گروهی قرب را به قرب به مذهب و اعتقاد حق تعبیر کرده‌اند. به همین نحو در دلالت قرب الأمر نیز تعدادی آن را بر مدح گرفته‌اند. در مقابل گروهی گفته‌اند دلالتش بر ذم، روشن است. تعدادی نیز آن را از اساس جزء الفاظ مدح یا ذم به شمار نیاورده‌اند.

معنای لغوی قرب الأمر

قرب: قرب ضد بُعد و دوری است (خلیل بن احمد، ذیل «قرب»). قُرْبُ الشَّيْءِ (يَقْرُبُ قَرَبًا) یعنی نزدیک شد (ابن منظور؛ جوهری، ذیل «قرب»). «قرب» چیزی است که در مکان یا زمان یا نسبت به چیزی دیگر نزدیک باشد (الدانی فی المکان أو الزمان أو النسب) (انیس و دیگران، ذیل «قرب»). لغت‌شناسان، مؤنث این واژه یعنی «القربیة» را به معنای «ذات القرب و ذات القربیة» معنا کرده‌اند (همانجا). بنابراین صفت مشبّهه «قرب»، به معنای «نزدیک» است؛ مانند: «إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»: رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است (اعراف: ۵۶).

بخش دوم قرب الأمر که اجمال و غرابتی را در این عبارت به وجود آورده، «أمر» است. امر در لغت در معانی گوناگونی همچون حادثه (ابن منظور؛ فیروزآبادی، ذیل «امر»)، دستور، فرمان، حکم (همانجا)،

موضوع، شأن، مطلب (انیس و دیگران، ذیل «امر») به کار رفته است. امر در قریب الأمر به معنای موضوع، شأن و مطلب است. بنابراین قریب الأمر یعنی کسی یا چیزی که به مطلب یا موضوع مورد نظر نزدیک است. اما این که این موضوع و مطلب چیست و شأن مزبور به چه معناست، پیچیدگی معنای عبارت را در اصطلاح رجالی ایجاد کرده است.

استعمال رجال شناسان

آثار رجال شناسان شیعه را که بنگریم، قریب الأمر به سه گونه متفاوت استعمال شده است. شاید دلیل اختلاف حدیث پژوهان در یافتن معنای قریب الأمر و مجمل و غریب ماندن این عبارت را همین گونه گونی استعمال رجال شناسان بتوان دانست.

۱- رجالیان شیعه قریب الأمر را به صورت مطلق و بی هیچ گونه قیدی آورده اند که اغلب موارد استعمالشان نیز همین گونه است:

«قاسم بن محمد خلقانی: قریب الأمر، له کتاب نوادر» (نجاشی، ۳۱۵؛ نیز ← ابن داود، ۱۵۴؛ علامه حلی، ۲۳۱)؛ «مصعب بن هلقام بن علوان العجلی: قریب الأمر، أخباری» (نجاشی، ۴۲۱؛ ابن داود، ۱۸۹؛ نیز ← علامه حلی، ۲۸۲)؛ «هیثم بن ابی مسروق کوفی: قریب الأمر، له کتاب نوادر» (نجاشی، ۴۳۷)؛ «یونس بن علی القطان: قریب الأمر، له کتاب المزار» (نجاشی، ۴۴۸؛ نیز بنگرید به: ابن داود، ۲۰۷)؛ «یوسف بن علی القطان خوانده است»؛ علامه حلی، ۲۹۸) و برخی اشخاص دیگر (← نجاشی، ۳۴۳، ۴۰۵؛ ابن داود، ۱۷۱، ۱۹۳، ۱۵۵، ۲۰۱؛ علامه حلی، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۳۱، ۲۹۰).

۲- گاه قریب الأمر را به صورت مقید به مذهب و فرقه امامیه استعمال نموده اند. مانند آنچه که تنها در یک مورد شیخ طوسی (الفهرست، ۱۵۶) در شرح حال علی بن حسن بن فضال آورده است: «وکان قریب الأمر إلى أصحابنا الإمامية القائلین بالاثنی عشر».

۳- در حالی دیگر علمای رجالی شیعه قریب الأمر را به حدیث مقید ساخته اند و تنها در دو مورد با قید «فی الحدیث» آورده و در شرح حال راویان، از جمله نوشته اند: «حرب بن الحسن الطحان الکوفی، قریب الأمر فی الحدیث، له کتاب، عامی الروایة» (نجاشی، ۱۴۸؛ تفرشی، ۴۰۸/۱؛ نیز ← علامه حلی، ۱۳۴۰؛ ابن داود، ۲۲۳۶). یا در جایی دیگر گفته اند که «ربیع بن سلیمان بن عمرو کوفی، صحب السکونی و أخذ عنه و أكثر، و هو قریب الأمر فی الحدیث» (نجاشی، ۱۶۵؛ علامه حلی، ۱۴۵؛ ابن داود، ۹۳).

۱. علامه حلی نام این راوی را «الحارث بن الحسن» دانسته است.

۲. ابن داود در شرح حال این راوی نوشته: «الحارث بن الحسن الطحان، قریب الأمر عامی الروایة».

ابن غضائری (۶۰) نیز در شرح حال همین راوی نوشته است: «أمره قریب وقد طعن علیه، وقد يجوز أن يخرج شاهداً».

بنابراین قریب الامر در کتاب‌های رجالی شیعه، عبارتی پرکاربرد نیست. تعداد راویانی که این واژه، چه به صورت مطلق و چه مقید به مذهب و حدیث در شرح حالشان به کار رفته است، به پانزده مورد هم نمی‌رسد.

معنای اصطلاحی قریب الامر

حدیث پژوهان «امر» در قریب الامر را در چند معنا به کار برده‌اند. بیشتر آن را در معنای مذهب و پس از آن، حدیث و وثاقت تعریف کرده‌اند. امر در «قرب الامر فی الحدیث» یا «قرب الامر إلی أصحابنا الإمامیة القائلین بالإثنی عشر» روشن است؛ چه امر را به حدیث و مذهب مقید کرده و اجمالش را برطرف ساخته‌اند. اما بحث بر سر قریب الامر به صورت مطلق است.

احتمال نخست: معنای امر در قریب الامر، حدیث و روایت و قول است. قریب الامر یعنی قریب به قبول قول و روایاتش به قبول نزدیک است. این بدان معناست که وقتی عالم رجالی بگوید فلان راوی قریب الامر است، منظوری نداشته است جز اینکه راوی به این که سخنش مقبول افتد یا پذیرفته شود، نزدیک است (← کنی تهرانی، ۲۳۸؛ مشکینی، ۸۳؛ علیاری تبریزی، ۱۹۶).

در توجیه این رأی چنین می‌توان استدلال کرد که اولاً خود رجال‌شناسان در مواردی قریب را به «الحدیث» مقید کرده و اجمال و اطلاق «قرب» را برطرف و روشن ساخته‌اند. آنجا که نجاشی در وصف حرب بن الحسن الطحان کوفی نوشته است: «قرب الامر فی الحدیث، له کتاب، عامی الروایة» (نجاشی، ۱۴۸؛ تفرشی، ۴۰۸/۱؛ نیز ← علامه حلی، ۳۴۰؛ ابن داود، ۲۳۶) و در جایی دیگر درباره ربیع بن عمرو کوفی چنین گفته که «صحب السکونی و أخذ عنه و أكثر، و هو قریب الامر فی الحدیث» (نجاشی، ۱۶۵؛ علامه حلی، ۱۴۵؛ ابن داود، ۹۳). در حالی که در شرح حال مصعب بن هلقام قریب الامر را مطلق آورده‌اند (← مامقانی، ۲۵۰-۲۵۲). این خود نشان می‌دهد که «قرب الامر فی الحدیث» مبین و مفسر قریب الامر مطلق است.

ثانیاً در کتاب‌های رجال، بحث بر سر جرح و تعدیل راوی و قبول یا رد حدیث و روایت اوست. بنابراین آنچه در این کتاب‌ها از الفاظ جرح و تعدیل به صورت مطلق و بدون قید روشنگر ذکر می‌شود، ناظر به موقعیت و مقام روایی اشخاص است. حتی اگر همه موارد ورود یک تعبیر رجالی به صورت مطلق باشد و در هیچ یک از موارد ذکر آن، قید روشنگری نداشته باشد. در حالی که در بخش نخست که گفتیم اصطلاح

قریب الأمر، همه جا به صورت مطلق نیامده است، بلکه در مواردی به شکل مقتید و با تعبیرهایی مانند «قریب الأمر فی الحدیث» به کار رفته است که مبین و مفسر قریب الأمر مطلق است.

احتمال دوم: «أمر» در قریب الأمر احتمالاً به وثاقت و عدالت اشاره دارد. وقتی می‌گوییم راوی قریب الأمر است، یعنی وی به عدالت نزدیک است. نزدیک‌ترین معنا در تعبیر قریب الأمر، که به نظر می‌رسد دست کم بر مدح معتدبه دلالت داشته باشد، وثاقت راوی در امر حدیث است نه خصوصیت دیگر وی. از این روی عبارت قریب الأمر بدین معناست که راوی به وثاقت نزدیک است، ولی هنوز در آن داخل نشده است. این معنا مستلزم رسیدن راوی به عدالت نیست (← موسوی تبریزی، تعلیقه، ۷-۸).

احتمال سوم: سومین احتمال برای معنای «أمر» در قریب الأمر، مذهب (امامیه اثنی عشریه) است. طبعاً این احتمال موافقانی دارد (کجوری شیرازی، ۱۰۱؛ کنی تهرانی، ۲۳۸؛ مشکینی، ۸۳؛ علیاری تبریزی، ۱۹۶؛ شفتی بیدآبادی، ۷۸-۷۹ (احتمالی بعید)؛ حائری مازندرانی، ۱/ ۸۴-۸۵؛ شهید ثانی، الرعايه، ۲۰۸؛ همو، شرح البدایه، ۷۴؛ همو، الدرایه، ۷۸؛ موسوی تبریزی، همانجا؛ مجلسی، ۳۵؛ اصفهانی، ۳۰۳؛ جابلقی، ۲/ ۲۶۱؛ أعرجی کاظمی، ۱/ ۱۲۵) و نیز مخالفانی که آن را ضعیف و بعید شمرده‌اند و احتمال قوی‌تر را همان احتمال گذشته یعنی عدالت و وثاقت دانسته‌اند (شفتی بیدآبادی، همانجا).

در هر حال نظریه مذهب را بسیاری از حدیث‌پژوهان برگزیده و آن را در معنی قریب الأمر از نظر دور نداشته‌اند. این امر از تأثیرپذیری این دانشمندان از مبانی مکتب حله که در آن، ایمان یعنی باور یا عدم باور راوی به مذهب تشیع را محور و مدار اصلی تنويع حدیث به انواع اربعه قرار داده‌اند، می‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

قریب الأمر یعنی قرب به امر خاصه یا تشیع. مفاد و معنای این عبارت این است که راوی مباین و معادی تشیع نیست و با آنان تضاد و دشمنی ندارد (کجوری شیرازی، ۱۰۱)، حتی اگر خود شیعه نباشد.

احتمالی نیز در این بین وجود دارد و آن این است که امر همان معنای مذهب و عقیده را دارد، اما راوی قریب الأمر راوی است که به تازگی با تشیع آشنا شده باشد. همچنین محتمل است که مذهب راوی به مذهب حق (دوازده امامی) نزدیک باشد (کنی تهرانی، ۲۳۸؛ مشکینی، ۸۳؛ علیاری تبریزی، ۱۹۶)، مانند راویان فطحی مذهب که به شیعه دوازده امامی نزدیک‌ترند.

در هر صورت ظاهر قریب الأمر گویای آن است که این عبارت بر راویان و اصحاب امامیه اطلاق نمی‌شود، بلکه بر کسی نام قریب الأمر را می‌نهند که از مذهب امامیه خارج بوده، اما از نظر تمایل و گرایش، از مخالفین مذهب و دشمنان آن دور و به مذهب حق (دوازده امامی) نزدیک است (جابلقی، ۲/ ۲۶۱). در تأیید این سخن، کلام شیخ طوسی (الفهرست، ۱۵۶) را می‌توان ذکر نمود که در معرفی علی بن

حسن بن فضال آورده است: «فطحی المذهب، ثقة، کوفی، کثیر العلم، واسع الروایة والأخبار، جید التصانیف، غیر معاند، و کان قریب الامر إلى أصحابنا الإمامیة القائلین بالاثنتی عشر».

عباراتی چون «کان علی هذا الامر»، «من کان قریب الامر» و حتی «کان قریب الامر فی الحدیث» بدین معنی است که راوی شیعی پیرو اهل بیت علیهم السلام است (شیعیاً موالیاً لأهل البيت علیهم السلام) (مجلسی، ۳۵). در هر صورت قرب امر راوی به تشیع یا قرب راوی به امر تشیع، فی نفسه برای راوی نه واجد توثیق و تعدیلی است و نه جایگاه او را در امر روایت تثبیت می کند. البته بر مدحی غیر معتدبه درباره راوی دلالت دارد. این در صورتی است که بنخواهیم معیارهای متأخران (اصحاب مکتب حله) را که مذهب را شاخص اصلی در تنویع حدیث دانسته اند، به چالش بگیریم.

تعیین حدود دلالت قریب الامر

در تعیین حدود دلالت اصطلاح رجالی قریب الامر دیدگاه‌ها متفاوت است. اختلاف دیدگاه‌ها ذیل سه عنوان کلی دلالت بر مدح، دلالت بر ذم و دلالت نداشتن بر مدح و ذم (حالتی خنثی) خلاصه می شود:

۱. **دلالت بر مدح:** برخی دلالت قریب الامر را دست کم بر مدح دانسته اند (اصفهانی، ۳۰۳؛ جابلقی، ۲/۲۶۱؛ أعرجی کاظمی، ۱/۱۲۶-۱۲۵؛ وحید بهبهانی، ۳۶؛ شهید ثانی، شرح البدایه، ۷۱/۲، ۷۳، ۷۴؛ همو، الدرایه، ۷۷-۷۹؛ همو، الرعايه، ۲۰۶، ۲۰۸؛ شیخ بهائی، ۵، علیاری تبریزی، ۱۹۶؛ خاقانی، ۳۳۰؛ شفتی بیدآبادی، همانجا؛ مرعی، ۱۰۴؛ کجوری شیرازی، ۱۰۱؛ میرداماد، ۶۰) در البدایه تصریح شده است که قریب الامر مدحی را افاده می کند که حدیث راوی متصف به آن را به حسن ملحق می سازد و این در صورتی است که امامی بودن راوی محرز شود، اما اگر امامی بودنش محرز نشود حدیث به قوی متصف می گردد. قریب الامر عدالت را در راوی ثابت نمی کند. شهید در توجیه دلالت نکردن قریب الامر بر وثاقت گفته: قریب الامر به حد مطلوب نرسیده است و گرنه بدان نزدیک نبود (لما کان قریباً منه). ممکن است قریب به مذهب باشد بدون اینکه مستقیماً در آن داخل شود (شهید ثانی، البدایه، ۷۸؛ همو، شرح البدایه، ۷۳-۷۴؛ همو، الرعايه، ۲۰۸؛ همو، الدرایه، ۷۸).

۱-۱. **دلالت قریب الامر بر مذهب امامی و مدح راوی:** برخی بدون ذکر دلیلی که این اصطلاح چگونه ناظر به مذهب راوی است، گفته اند: از آنجا که قریب الامر نشان از این دارد که راوی، امامی مذهب است، لذا نوعی مدح از آن استفاده می شود. شاهد بر آن که قریب الامر معنای مدحی را در بر دارد، رحمت فرستادن بر برخی از افرادی است که این صفت در موردشان به کار رفته است (لتخصیصهم لذكر الترحم بالبعض) (اصفهانی، ۳۰۳).

حتی اگر بر این نباشیم که راوی قریب الأمر، امامی مذهب است و تنها بگوئیم قریب الأمر کسی است که از مذهب امامیه خارج است اما گرایش او از مخالفین به دور و به مذهب حق نزدیک است و به طور کلی، مخالفت و عنادی با مذهب حق، اعتقادات و امامان این مذهب نداشته باشد، باز هم اطلاق قریب الأمر بر او، بر مدح وی دلالت دارد (جابلقی، ۲/۲۶۱).

۱-۲. دلالت قریب الأمر بر قرب به وثاقت و مدح راوی: باز هم اگر بر این نباشیم که قریب الأمر راوی امامی اثنی عشری را گویند و مراد از قریب الأمر، تنها راوی نزدیک به عدالت و وثاقت است، باز هم از مدح خالی نیست و حتی دلالت بر مدح در این معنا بیش از دلالت مدح موجود در معنای اثنی عشری و امامی بودن است (شفقی بیدآبادی، همانجا). پس با توجه بدین معنا، قریب الأمر از الفاظ مدحی است که کاشف از وثاقت هم نیست (مرعی، ۱۰۴).

۱-۳. شرط دلالت قریب الأمر بر مدح معتد به: ناگفته نماند که قریب الأمر بر مدح چشمگیر و معتد به دلالت نمی‌کند. اگر مراد از آن، قریب الأمر به ثقات، بزرگان، اَجَلَاء و مانند آن باشد، مدح معتد به است. اما در لفظ قریب الأمر بر این مطلب دلالتی وجود ندارد و صرف «اگر» و احتمال، در این مجال کافی به نظر نمی‌رسد (علیاری تبریزی، ۱۹۶).

۲. دلالت نداشتن قریب الأمر بر مدح و ذم (حالت خنثی): اگر سخن را به گونه ای دیگر ادا کنیم و بگوئیم که قریب الأمر در هر سه معنای محتملش (قریب به وثاقت، قریب به مذهب و قریب به حدیث) در هر حال، به حد مطلوب خود یعنی وثاقت، امامی بودن و قبول قول نرسیده است و گرنه قریب به آن‌ها نبود، لذا کاربرد آن به صورت مطلق و با وجود قرآنی که در موارد استعمالش با آن ضمیمه شده است اصلاً مفید مدحی نیست تا آن را از الفاظ مدح به شمار آوریم. آری اگر به واسطه کثرت استعمال قریب الأمر در معنای مذهب، ثابت شود که راوی تا امامی بودن فاصله‌ای ندارد، ولو اینکه خود از مذهب خارج است اما عقایدش نزدیک به مذهب حق، در اینجا مدح خاصی را افاده می‌کند. حتی در موارد دیگری که به راوی متعلق است، از قبیل وثاقت و صفات دیگری که در قبول یا رد روایتش اثر می‌گذارد نیز چنین است و شاید مراد از اینکه در مدح گرفتن قریب الأمر، به تأمل امر نموده‌اند، همین باشد (خاقانی، ۳۳۰). یعنی در برخورد نخست به دلالت قریب الأمر بر مدح نمی‌توان حکم کرد؛ بلکه دلالتش بر مدح، پنهان است. اما پس از اینکه اهل درایه و علمای این فن، لفظ مزبور را نوعی مدح گرفته‌اند، بینشان مصطلح شده که قریب الأمر از الفاظ مدح به شمار آید (همان، ۲۲۹).

قاتلین به این نظر معتقدند که معانی که قریب الأمر بر آن‌ها دلالت می‌کند - و در گذشته بیان شد - از قبیل اینکه راوی به تازگی با تشیع آشنا شده، یا قریب به امر قبول روایات راوی، یا نزدیک به مذهب حق بودن و

غیر این‌ها، هیچ یک مدح معتبری را افاده نمی‌کنند. اگر هم اهل درایه آن را مدح گرفته‌اند، احتمالاً مطلق مدح را اراده کرده‌اند نه اینکه با قاطعیت بگویند قریب الأمر بر مدح راوی دلالت می‌کند و لا غیر. لذا ایشان قریب الأمر را در بخش الفاظی نوشته‌اند که مفید مدح یا قدحی نیست (کنی تهرانی، ۲۳۸؛ مشکینی، ۸۳) (جزء الفاظی که مفید مدح یا ذمی نیست، ذکر کرده‌است). وقتی پذیرفتیم که قریب الأمر و عبارات هم‌خانواده‌اش همچون کان قریب الأمر فی الحدیث، کان علی هذا الأمر و... مفید مدحی نیست که بر حُسن راوی دلالت کند، به طریق اولی این عبارات بر وثاقت راوی نیز دلالت نمی‌کنند. نهایت چیزی را که این عبارات می‌رسانند، این است که راوی، شیعی و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام است (مجلسی، ۳۵). شهید ثانی در بدایه دلالت نداشتن قریب الأمر (و خاصاً) بر تعدیل را اقوی دانسته‌است؛ زیرا این دو از تعدیل اعم‌اند. اما دلالتشان بر مدح را پذیرفته که در نتیجه، حدیث را به حسن متّصف می‌سازد. اما وی خود، ایراد وارد کرده‌است که «شیخ، جلیل، خاصّی، عالم، لا بأس به، قریب الأمر، مسکونٌ اِلَى روايته و ينظر فی حدیثه» نه افاده تعدیل می‌کنند و نه مدح. بنابراین همان‌گونه که حدیث راوی متّصف به آن، در صحیح داخل نمی‌شود، در حسن نیز داخل نمی‌شود (به نقل از مامقانی، ۲۵۰-۲۵۲).

۳. دلالت قریب الأمر بر ذم و قدح: احتمال سومی در دلالت این لفظ وجود دارد و آن اینکه به ترتیب از دلالت بر وثاقت و عدالت، مدح و حتی حالت خنثی که نه بر مدح دلالت کند و نه قدح راوی، عدول کنیم و حکم نماییم به اینکه قریب الأمر هیچ معنای مدحی ندارد که اصلاً بر ذم و جرح راوی دلالت می‌کند. این لفظ به هیچ روی ویژگی مثبتی را برای راوی دربر ندارد؛ بلکه از خصوصیتی از راوی پرده برمی‌دارد که او را به سوی جرح و قدح تنزل می‌دهد و سبب می‌شود تا راوی متّصف به آن، به درجه بی‌اعتباری وارد روایتش سقوط کند. توضیح این‌که وقتی می‌گوییم قریب الأمر به هر معنایی که احتمال دارد باشد، در هر حال خارج آن معناست. یعنی اگر به هر یک از معانی قرب به وثاقت، قرب به مذهب و قرب به حدیث و قبول قول باشد، از وثاقت، مذهب و قبول قول خارج است. حال چه این فاصله راوی تا عدالت و معانی دیگر نزدیک باشد چه دور. در هر صورت به حد آرمانی و حالت مطلوبش در طی هر یک از آن سه طریق نرسیده‌است. این‌جاست که می‌گویند در قریب الأمر معنای ذم و قدحی وجود دارد.

این مطلب را چنین توجیه کرده‌اند که مراد از قریب الأمر، قریب الأمر به حدیث است و شاهد آن این است که رجال‌شناسان قریب الأمر را در شرح حال مصبح‌بن هلقام به گونه مطلق آورده‌اند، اما در شرح حال ربیع‌بن سلیمان آن را به «الحدیث» مقید ساخته‌اند. «قریب الأمر بالحدیث» در شرح حال ربیع از ذم خالی نیست، چه کسی که قریب العهد به حدیث باشد، در آن ماهر نیست. بنابراین اشتباه‌های وی فراوان می‌شود. اگر هم این لفظ را جزء الفاظ مدح ذکر کرده‌اند، تنها به پیروی از شهید ثانی در بدایه بوده‌است.

شهید ثانی خود از شیخ بهائی نقل کرده است که ظاهر قریب الأمر این است که راوی «خلاف طریقت» است اما نه بدان دوری، بلکه او قریب الأمر است. (نهایة الدرایه، ۱۴۹، به نقل از مامقانی، ۲/ ۲۵۰-۲۵۲). کسانی نیز هستند که قریب الأمر را ذیل الفاظ ذم نیز آورده اند (کجوری شیرازی، ۱۰۱). شاهد بر این مطلب که در قریب الأمر معنای ذمی وجود دارد، ذیل نام ربیع بن سلیمان بن عمرو کوفی است که در وصف او گفته اند: «وهو قریب الأمر فی الحدیث قال ابن الغضائری: أمره قریب وقد طعن علیه، وقد یجوز أن یخرج شاهداً» (ابن غضائری، ۶۰؛ علامه حلی، ۱۴۵-۱۴۶؛ ابن داود، ۹۳).

نظر برگزیده

ذیلاً دلایلی ذکر می‌شوند که ثابت می‌کند قریب الأمر نه به معنای قریب به مذهب و عقیده، که قریب به چیزی مربوط به حدیث و جزئی از آن است و مراد از آن، قرب به وثاقت است. لذا قریب الأمر به طور عموم یعنی قریب به امر وثاقت یا عدالت.

۱- قریب الأمر قرب به مذهب یا خود روایت نیست؛ زیرا اگر مراد از آن، مذهب و روایت بود، رجال‌شناسان آن را با «إلی» یا «ب» به این دو وصف مقید می‌ساختند. چنان که شیخ طوسی (الفهرست، ۱۵۶) درباره علی بن حسن بن فضال چنین کرده و گفته: «کان قریب الأمر إلی أصحابنا الإمامیة القائلین بالاثنی عشر». حال که رجالیون به گونه مطلق آورده اند، باید همراه با آن قرینه‌ای در عبارت و یا در جمله باشد تا معنای قریب الأمر مطلق را بر مذهب یا خود روایت بتوانیم حمل کنیم. در حالی که چنین قرینه‌ای در کلامشان موجود نیست.

۲- علامه حلی در شرح حال قیس بن عمار بن حیّان آورده است: «قریب الأمر» (علامه حلی، ۲۳۱؛ نیز ← ابن داود، ۱۵۵) در عین حال نجاشی بدون ذکر این عبارت برای قیس، تنها در شرح حال اسحاق (برادر قیس) آورده که او در خاندان بزرگی از شیعه است (إِنَّهُ فِي بَيْتِ كَبِيرٍ مِنَ الشَّيْعَةِ) (نجاشی، ۷۱؛ نیز ← علامه حلی، ۲۳۱؛ ابن داود، ۱۵۵).

حال این مسئله وجود دارد که اگر مراد از قریب الأمر، قرب به مذهب و امامی بودن بود، با عبارت نجاشی در شرح حال اسحاق که «إِنَّهُ فِي بَيْتِ كَبِيرٍ مِنَ الشَّيْعَةِ» همخوانی نداشت. چه «بیت کبیر» نشان می‌دهد که همه افراد آن خاندان، از بزرگان شیعه بوده اند. شاید بتوان احتمال داد که اسحاق و دیگر برادرانش و پدر آنان از بزرگان شیعه بوده اند و تنها «قیس» که در وصف او گفته اند قریب الأمر، از این مطلب مستثنی بوده و به تشیع و مذهب امامی نزدیک بوده است، اما در آن داخل نشده بود. لیکن این سخن با عبارت «بیت کبیر» سازگاری ندارد. زیرا وقتی می‌گویند بیت کبیر، عموماً همه افراد آن را دربر می‌گیرد و گرنه باید پس از

عبارت بیت کبیر، فقط قیس را استثناء می‌کرد. چنان‌که برای نمونه وقتی از خاندان اعیان، حکیم یا دیگران، با خاندان بزرگ یاد می‌کنند، مرادشان همه فرزندان آنان است نه چند تن و حتی اغلب ایشان.

۳- ابن حجر عسقلانی (لسان، ۲/ ۱۸۴) در شرح حال حرب بن حسن طحان می‌نویسد: «... و قال ابن النجاشی عامی الروایة أی شیعی قریب الأمر، له کتاب» در نقل قول ابن حجر، «أی شیعی» اضافه و توضیح ابن حجر درباره توصیف نجاشی است.

عبارت این معنا را می‌دهد که حرب بن حسن خود، شیعی است، لیکن روایتش سنی است. حال که حرب شیعی است، قریب الأمر قرب به مذهب نمی‌تواند باشد؛ چرا که به تصریح ابن حجر، حرب اصلاً شیعی است و در اینجا نزدیک بودنش به تشیع معنا نمی‌دهد. لذا قریب الأمر شرح و وصفی برای «عامی الروایة» است: حرب بن حسن طحان که شیعی است، روایتش سنی است (از اهل سنت نقل می‌کند)؛ لیکن قریب الأمر است (قریب به وثاقت است) و نقلش از اهل سنت، با توثیق همراه است.

۴- در ذیل اسامی راویان در منابع رجالی، قریب الأمر به گونه مطلقش با چنین عباراتی آمده است: «له کتاب نوادر» ذیل قاسم بن محمد الخلقانی (نجاشی، ۳۱۵)، محمد بن خالد الأشعری القمی (نجاشی، ۳۴۳)، موسی بن طلحه القمی (نجاشی، ۴۴۸)، هیشم بن ابی مسروق (نجاشی، ۴۳۷)؛ «له کتاب المزار» در شرح حال یونس بن علی القطان (نجاشی، ۴۴۸)؛ «أخباری، روی عن أبی عبدالله علیه السلام، له کتب منها:...» در شرح حال مصعب بن الهلقام بن علوان العجلی (نجاشی، ۴۲۱) و از این قبیل که هر چه هست، به صاحب کتاب بودن و شخصیت حدیثی راوی باز می‌گردد. در هیچ کدام اندک اشاره‌ای به مذهب یا عقیده راوی وجود ندارد و حتی قرینه‌ای نیز بر این نیست که حتی احتمال دهیم قریب الأمر قرب به مذهب و امامی بودن راوی باشد.

این مطلب علاوه بر آن است که نجاشی در شرح حال دو راوی، قرب به امر حدیث را با چنین عباراتی قرین ساخته است: «حرب بن الحسن بن الطحان الکوفی قریب الأمر فی الحدیث، له کتاب عامی الروایة، أخبرنا عدّة من أصحابنا عن احمد بن...» (نجاشی، ۱۴۸؛ نفرشی، ۴۰۸/۱؛ نیز ← علامه حلی، ۳۴۰؛ ابن داود، ۲۳۶)؛ «ربیع بن سلیمان بن عمرو کوفی، صحب السکونی و أخذ عنه و أكثر، و هو قریب الأمر فی الحدیث أخبرنا عن احمد بن عبدالواحد قال حدثنا... بکتابه». (نجاشی، ۱۶۵؛ علامه حلی، ۱۴۵؛ ابن داود، ۹۳).

از سنجش عبارات دو دسته فوق یعنی آنچه که با «قریب الأمر فی الحدیث» آمده یا مواردی که با قریب الأمر مطلق، همراه شده، نزدیکی همه اصطلاحات را به روشنی می‌توان فهمید. یعنی «له کتاب نوادر»، «له کتاب المزار»، «أخباری»، «روی عن أبی عبدالله علیه السلام»، «له کتب»، با «له کتاب عامی الروایة»، «أخبارنا عن أصحابنا عن احمد بن...»، «أخذ عنه [السکونی] و أكثر»، «أخبارنا عن احمد قال حدثنا...»

بکنابه»، همگی در یک وجه اشتراک دارند و آن، هر چه هست، به نقل حدیث و روایت آن مربوط است. بنابراین شاید بتوان گفت که قریب الأمر در دسته نخست (آنجا که مطلق است) با توجه به عبارات همنشینش، قطعاً قرب به مذهب و عقیده نیست؛ بلکه احتمالاً قرب به نقل حدیث است و یا چیزی مربوط به نقل حدیث و از شاخه‌های آن.

۵- در منابع رجالی عباراتی دیگر از قبیل «مختلط الأمر»، «مضطرب الأمر»، «صالح الأمر» و... آمده است. این الفاظ از جهت مجمل بودن «أمر» در آنها، به قریب الأمر شبیه‌اند. اگر أمر در این عبارات را با أمر در قریب الأمر یکی و هم معنا بدانیم در یافتن معنای دقیق‌تری از قریب الأمر به خود یاری رسانده‌ایم.

آنجا که مثلاً در شرح حال زکریا بن محمد أبو عبدالله المؤمن گفته‌اند «مختلط الأمر فی حدیثه» (نجاشی، ۱۷۲) از ظاهر عبارت روشن است که أمر به روایت مربوط است. اما آنجا که امثال این عبارت را به گونه مطلق آورده‌اند، گرچه احتمال معنای مذهب (در أمر) منتفی نیست، لیکن به نظر می‌رسد که معنای حدیث و روایت در این الفاظ قوی‌تر است؛ زیرا این الفاظ را این‌گونه آورده‌اند: «مختلط الأمر، له کتاب نوادر» (نجاشی، ۳۴۴-۳۴۵)، «کان مضطرب الأمر، له کتاب نوادر کبیر» (نجاشی، ۴۱۳)، «متکلم، مشهور الأمر، سمع الحدیث فأكثر، له کتب کثیرة منها...» (نجاشی، ۴۲۲). واژگان همنشین از این حکایت دارند که بحث، بحث روایت، حدیث، کتاب و... است و هیچ معنایی که در بر دارنده مذهب باشد، در آنها یافت نمی‌شود. به‌ویژه آنجا که نجاشی در شرح حال نصرین مزاحم المنقری العطار ابوالفضل گفته است: «کوفی، مستقیم الطریقه، صالح الأمر، غیر أنه یروی عن الضعفاء، کتبه حسان منها...» (نجاشی، ۴۲۷-۴۲۸). أمر این راوی، صالح است؛ مگر اینکه از ضعفا روایت می‌کند. صالح بودن امر را یک کلیت و مفهوم عامی دانسته که نقلش از ضعفا را از آن تخصیص زده است. بنابراین آن عموم، چیزی جز نقل حدیث و امثال آن نمی‌تواند باشد. چه بین عام و خاص در یک عبارت، یک نسبت و تناسبی برقرار است و صالح الأمر (به معنای صالح المذهب) بودن با نقل نکردن از ضعفا همخوانی و تناسب معنایی ندارد. در حالی که صالح الأمر (به معنای صالح الروایة و الحدیث) بودن با نقل نکردن از ضعفا این‌گونه نیست و بین دو مفهوم، نسبتی روشن هست.

۶- ابن داود در رجال خود، مطالبی آورده از جمله: در ذکر جماعتی که نجاشی در وصف هر یک، دو بار ثقه آورده است. پس از آن اسامی را طی چند فصل ذکر کرده: ۱- فصلی درباره اصحاب اجماع؛ ۲- فصلی در ذکر جماعتی که نجاشی آنان را در روایتشان ثقه خوانده است؛ ۳- فصلی در ذکر جماعتی که نجاشی در وصف هر یک از آنان «لیس بذاک»، «لا بأس به» یا «قریب الأمر» به‌کار برده است؛ ۴- فصلی در ذکر

جماعتی که روایتشان به عدد ضبط شده؛ مثلاً علی بن یقین که تنها یک حدیث از امام صادق علیه السلام روایت کرده است و... (← ابن داود، سراسر اثر).

اوصاف ذکر شده در فصل سوم، همه به روایت یا وثاقت راوی اشاره دارند. ذکر «قرب الامر» با «لیس بذاک» یا «لا بأس به» و همراهی این لفظ با آنها، احتمالاً به جهت همخوانی معنایی هر سه عبارت با یکدیگر است. اگر قرب الامر به مذهب راوی اشاره داشت، آوردن آن با «لیس بذاک» و «لا بأس به» در یک فصل، نامتناسب بود. اصلاً چه دلیلی داشت که ابن داود عبارتی متباین با یک دیگر از نظر معنایی، با هم بیاورد و این الفاظ هیچ رابطه‌ای هم با یکدیگر نداشته باشند؟!

از سویی در دسته‌بندی ابن داود (موارد ۱-۴ در بالا)، همه به نقل روایت یا وثاقت اشاره دارد و معنایی که نزدیک به مذهب و امثال آن باشد، هرگز وجود ندارد و حتی مذهب یا اعتقاد، با این مطالب ذکر شده بیگانه می‌نماید. همه شواهد با موارد استعمال علمای رجال شیعه علیه این است که قرب الامر قریب به مذهب باشد.

۷- قرب الامر قرب به خود «روایت» یا «حدیث» نیست؛ زیرا آنجا که (در شرح حال حرب بن حسن بن طحان کوفی (نجاشی، ۱۴۸؛ علامه حلی، ۳۴۰؛ تفرشی، ۴۰۸/۱؛ ابن داود، ۲۳۶) و ربیع بن سلیمان بن عمرو کوفی (نجاشی، ۱۶۵؛ علامه حلی، ۱۴۵؛ ابن داود، ۹۳) قرب الامر را به حدیث یا روایت مقید کرده‌اند، با حرف جرّ «فی» است، نه «ب» یا «إلی» یا... .

یعنی خواسته‌اند بگویند «در حدیث، قرب الامر است» نه «قرب به امر حدیث است» و اگر مرادشان عبارت اخیر بود می‌بایست بگویند «قرب الامر بالحدیث» یا «قرب الامر إلی الحدیث» و عبارتی از این قبیل. در حالی که چنین عبارتی در کلام رجال‌شناسان نیامده است. به عبارت دیگر، مقصود از امر در «قرب الامر فی الحدیث» این است که او به امر و مقوله‌ای که در حدیث مندرج است، نزدیک است که غالباً آن امر باید به بحث قبول، وثاقت، ضبط و صدق راوی نزدیک باشد.

در منابع رجالی اهل سنت نیز تنها در شرح حال یک راوی قریب الامر استعمال شده و آن هم «قرب الامر فی الروایة» است (توضیح آن، پس از این خواهد آمد). اینجاست که تأیید می‌شود قریب الامر یعنی قریب الامر در حدیث نه قریب به (امر) حدیث (دقت شود).

۸- از عبارت «قرب الامر فی الحدیث» یا «قرب الامر فی الروایة» فهمیده می‌شود که «راوی قریب به امر است در روایت» یا «راوی قریب به امر است در حدیث». یعنی امر هر چه باشد، جزئی از حدیث است نه خود حدیث. حدیث و روایت یک عبارت و مفهوم عامی است که امر در قریب الامر، از آن انتزاع

شده و جزئی از آن است یا امر مفهومی است که در حدیث یا روایت نهفته است و روایت و حدیث شامل آن امر در قریب الامر است. یعنی دلالت امر در حدیث از باب دلالت «تضمن» است نه دلالت «تطابق». چنان که روشن است حدیث از دو عنصر متن و سند تشکیل می شود. در سند گاه نگاه کلی است؛ یعنی به کلیت سند یک دید مجموعی وجود دارد که در علم درایه از آن بحث و گفتگو می شود. مثل ارسال، اسناد، اتصال، انقطاع، عنعنہ و... گاه یک نگاه جزئی وجود دارد؛ یعنی به تک تک راویان موجود در سند به لحاظ وثاقت یا عدم وثاقت نگریسته می شود و هدف آن است که وجود یا عدم دو شاخص بنیادین وثاقت یعنی صدق و ضبط در راوی احراز گردد و مقصود ما از امر همین مورد اخیر است.

۹- بحر العلوم (۱/ ۲۵۶) در کتاب رجالی اش عده ای از ممدوحین را نام برده و نوشته: «... و من الممدوحین - بالخصوص - : عبدالملک و عبدالرحمن - ابنا أعین - و الحسن و الحسين ابنا زراره - و محمد بن عبدالله بن زراره و توثیقه قریب».

این عبارت نیز نشان می دهد که همه افراد نام برده از مدح شدگان اند. این قسمت روشن است. اما درباره شخص اخیر (محمد بن عبدالله بن زراره) نوشته است: «توثیقه قریب» (راوی ممدوحی که توثیقش نزدیک است). یعنی علاوه بر ویژگی های مدحی که از پیش برای او ثابت شده، تا وثاقت فاصله ای ندارد.

گرچه به قطع نمی توان گفت «توثیقه قریب»، همان قریب الامر است و در این عبارت، امر یعنی همان توثیق در «توثیقه قریب»، ولی آن را به عنوان یک احتمال - هر چند ضعیف - می توان مطرح کرد و در این کار هیچ معذورتی نیست. یعنی آنجا که گفته اند: «توثیقه قریب» شاید مفاد و معنایش قریب الامر باشد. پس ممکن است که قریب الامر به معنی قریب به توثیق و نزدیک به عدالت و وثاقت باشد.

این تفصیل و نتایج از توثیقه قریب را صرفاً با تکیه و اعتماد بر سخن بحرالعلوم به دست داده ایم. چه به نظر می رسد که توثیقه قریب در وصف این راوی، اجتهاد خود او باشد. زیرا در منابع متقدم، به هیچ عنوان این توصیف را درباره محمد بن عبدالله بن زراره به کار نبرده است. آری نجاشی درباره وی می نویسد: «فإنه رجل فاضل دین» (نجاشی، ۳۶) و گویا بحر العلوم از این توصیف، توثیقه قریب را برداشت نموده است.

۱۰- در گذشته از ابن غضائری (۶۰) نقل شد که در شرح حال ربیع بن سلیمان بن عمرو که نجاشی (۱۶۵) او را «قریب الامر فی الحدیث» خوانده بود، نوشته است: «و أمره قریب و قد طعن علیه، و قد یجوز أن یُخَرَّجَ شاهداً». ظاهر تعبیر ابن غضائری نشان می دهد که «أمره قریب» یک ویژگی و بعد مثبت برای ربیع است، ولیکن بر او طعن زده شده است. مرتبه راوی مورد نظر بالا بوده و چون بر او طعن وارد شده، وی را از آن حد و رتبه بالایش، پایین تر کشانده است. لذا اکنون در حد آن است که به عنوان شاهد در نظر گرفته شود. یعنی اینک بدین دلیل که بر او خرده گرفته شده، جایز است که او را نه به عنوان اعتبار - سابق -، که به عنوان

شاهد بگیریم. بنا بر این با اینکه با آن راوی، طعن و گزندی همراه است، ولی او را با عنوان شاهد و تأیید (حدیث راوی دیگر) می‌پذیریم. نتیجه این خواهد بود که «أمره قریب» آن قدری از اعتبار برخوردار بوده که با تنزل رتبه اش و همراهی طعن با او، باز هم شاهد گرفته می‌شود. بالا بودن رتبه و اعتبار، با توجه به ظاهر عبارت، نزدیکی به وثاقت یا توثیق کم‌رنگ و رقیق می‌تواند باشد.

این تمام آن چیزی بود که از محتوای کلام رجال‌شناسان متقدم به دست آمد. گاه نیز رجالیون متأخر قریب الأمر را در شرح حال یک راوی به کار برده‌اند، لیکن در منابع رجالی متقدم، یا نامی از آن راوی به میان نیامده یا عبارت قریب الأمر در وصف او ذکر نشده است. لذا مستند متأخران همچون علامه حلی، ابن‌داود، بحرالعلوم و امثال آنان در این موارد، روشن نیست. شاید در نسخه‌ای از رجال متقدمان که در اختیار آنان بوده است، این عبارات وجود داشته است. در این موارد با این فرض که متأخران، نسخه‌ای دیگر از رجال نجاشی یا دیگران - غیر از آن چیزی که در اختیار و مستند ما است - داشته‌اند، شاید به سخنان ایشان در شرح حال راویان نیز بتوان وقعی نهاد و بدان‌ها اعتماد کرد و استناد جست. در سخنان این گونه‌ای رجالیان متأخر، این احتمال نیز هست که آرایشان درباره آن راوی، برگرفته از سخنان رجالیان متقدم، لیکن با دخل و تصرفی در نقل متقدمان و یا اجتهاد خود ایشان باشد. همانند آنچه از رجال علامه حلی در وصف قیس بن عمار به چشم می‌خورد که او را قریب الأمر خوانده است.

بحثی درباره قریب الأمر در شرح حال قیس بن عمار

از مواردی که رجالیان، یک راوی را قریب الأمر خوانده‌اند، شاید نمونه‌ای که با آن و همراه با قرائن موجود، معنا و در نتیجه دلالتی برای قریب الأمر بهتر بتوان باز جست، ذیل نام «قیس بن عمار بن حیّان» در رجال علامه حلی باشد. تفصیل مطلب را با مقدمه‌ای کوتاه از شرح حال یوسف بن عمار پی می‌گیریم:

علامه حلی (۲۹۶) و ابن‌داود (۲۰۷) در شرح حال یوسف بن عمار بن حیّان او را ثقه خوانده‌اند. به نظر می‌رسد که توصیف علامه حلی و ابن‌داود، برگرفته از کلام نجاشی (۷۱) در شرح حال برادرش اسحاق باشد که گفته است: «شیخ من اصحابنا، ثقة وإخوته یونس و یوسف و قیس و اسماعیل، و هو فی بیت کبیر من الشیعة». علامه حلی بر پایه این عبارت، یوسف را توثیق کرده، لیکن برادرش قیس را خیر و برای قیس تنها عبارت قریب الأمر را به کار برده است.

در اینکه «ثقه» در عبارت نجاشی تنها به اسحاق بن عمار بازگردد یا چهار برادر دیگرش را نیز شامل شود، اختلاف است، به‌ویژه آن‌که عبارت «و هو فی بیت کبیر من الشیعة» نیز به این اختلاف دامن زده است.

دسته‌ای معتقدند که ظاهر توصیف نجاشی در توثیق اسحاق بن عمار نشان دهنده وثاقت جملگی برادران اوست. آنان بر این سخن خود دلایلی را نیز اقامه کرده‌اند. در مقابل، دسته‌ای دیگر، دیدگاه نخست را رد کرده و معتقدند که عبارت نجاشی و از جمله «و هو فی بیت کبیر من الشیعة» به هیچ روی بر وثاقت برادران اسحاق بن عمار دلالت ندارد. ابوالقاسم خویی (۱۸۴/۲۱) رأی دوم را برگزیده و معتقد است که سخن نجاشی هیچ دلالتی بر وثاقت برادران اسحاق ندارد. او در شرح حال اسماعیل بن عمار با استناد به سخن شیخ طوسی، عبارت ابن شهر آشوب در توثیق اسماعیل را که «کان فطحياً إلا أنه ثقة، له أصل» به چالش کشیده و آن را اجتهاد ابن شهر آشوب بر شمرده است. چون در واقع شیخ طوسی (الفهرست، ۵۴) درباره برادر اسماعیل نامبرده، یعنی اسحاق بن عمار گفته بوده: «له أصل و کان فطحياً، إلا أنه ثقة». به گمان قوی، امر بر ابن شهر آشوب مشتبه شده و حکم شیخ را درباره اسحاق، به برادرش اسماعیل نیز تسری داده است؛ به علاوه، از هیچ یک از پیشینیان نرسیده است که اسماعیل بن عمار فطحی مذهب بوده است (خویی، ۷۴-۷۵/۴). بنابراین توثیق اسحاق، توثیق اسماعیل را نتیجه نخواهد داد.

خویی (۷۵/۴) می‌افزاید: در عبارت نجاشی در شرح حال اسحاق بن عمار به هیچ عنوان وثاقتی برای اسماعیل ثابت نمی‌شود، چه اگر نجاشی توثیق اسماعیل را خواسته بود، مطلب منظورش را با عباراتی دیگر نشان می‌داد. برای نمونه ذیل نام اسحاق، عبارت «ثقة هو و إخوته» را می‌آورد و یا درباره وی می‌فرمود: «و إخوته یونس و یوسف و قیس و اسماعیل ثقات».

این مطلب درباره قیس نیز صادق است. علامه حلی (۲۳۱؛ نیز ← ابن داود، ۲۷۹) وی را فقط قریب الأمر خوانده است.

در مقابل، آنان که از عبارت نجاشی در وصف اسحاق بن عمار وثاقت برادران را علاوه بر وثاقت خود اسحاق دریافته‌اند، به علامه حلی و ابن داود در شرح حال یوسف بن عمار می‌توان اشاره کرد که حکم به وثاقت یوسف رانده‌اند. پیش‌تر اشاره شد که گویا مستند ایشان در توثیق یوسف، جز سخن نجاشی درباره اسحاق نبوده است. (← خویی، ۱۸۴/۲)

از جمله کسانی که به دلالت «و هو فی بیت کبیر من الشیعة» بر توثیق و در نتیجه وثاقت اسحاق و چهار برادرش معتقدند، شوشتری در قاموس الرجال است. او نیز با دلایلی چند، دیدگاه نخست را برگزیده است. از جمله این‌که: اولاً روشن نجاشی این است که ضمیر مرفوع متصل را بدون اینکه ضمیر منفصلی بیاورد، ذکر می‌کند. یعنی عطف به ضمیر مرفوع متصل، بی آن‌که بین عطف و معطوف فاصله انداخته شود یا ضمیر منفصلی بین آن دو آورده شود، جایز است (شوشتری، ۵۴۵/۸، ۱۵۶/۱۱، ۱۸۸) در این جا مقصود، عطف اخوته به ضمیر مرفوع مستتر (هو) در ثقة (مصدر به معنای اسم مفعول = موثق) است. ثانیاً کتاب

رجالی نجاشی کتاب أنساب و شجره‌نامه نیست که تنها به ذکر خویشان راوی بسنده کند و هیچ وصف و توضیحی از جهت راوی بودنش نیاورد (همان، ۹۳/۲). شوشتری می‌خواهد بگوید: این که نجاشی درباره اسحاق گفته است: «شیخ من اصحابنا، ثقة و إخوته یونس و یوسف و قیس و اسماعیل، و هو فی بیت کبیر من الشیعة» در مقام نام بردن از خاندان او و معرفی ایشان نبوده است، چه کتاب وی اصلاً کتاب نسب‌شناسی و شجره‌نامه نیست. هم بدین دلیل و هم به دلیل نخست، نجاشی در این مقام بوده است که بگوید اسحاق ثقة است و برادرانش یونس، یوسف، قیس و اسماعیل نیز ثقة‌اند و از خاندانی بزرگ در شیعه است. این نکته با موضوع کتاب نجاشی که مختص علم رجال است همخوانی دارد، نه آن که اعضای خانواده او را تک تک نام ببرد. اگر «او» در کلام نجاشی عطف نباشد، معنای سخنش این می‌شود که اسحاق ثقة است و چهار برادر دارد: فلان، فلان، فلان و فلان؛ بی آن که احوال رجالی و روایی‌شان ذکر شود و چنین کاری، بی‌شک نسیبی است نه رجالی. نیز در برخورد با اخبار و روایات، به چنین کاری که در علم روایت و رجال محل بحث نباشد، اعتنا نمی‌شود و علمای فن به هیچ عنوان بدان وقعی نمی‌نهند (← شوشتری، ۵۴۵/۸)

ثالثاً در پی عبارت نجاشی (۷۱) بی‌درنگ چنین آمده است: «و ابنا أخیه علی بن اسماعیل و بشر بن اسماعیل کانا من وجوه من روی الحدیث روی اسحاق عن...».

حال اگر درباره اسماعیل در عبارت پیشین سخنی گفته باشد - با اینکه اسماعیل قطعاً از روایت حدیث است - اشکالی حاصل می‌شود و آن این که چگونه نجاشی درباره اسماعیل ساکت بماند و دو پسر او وصف کند و بگوید دو پسر برادر اسحاق، علی و بشر (فرزندان اسماعیل) از چهره‌های سرشناس حدیث (وجوه من روی الحدیث) هستند؟ در عبارت پیشین، اگر اسماعیل را توثیق نکرده باشد، دست کم می‌گفت اسماعیل همانند دو پسرش علی و بشر، حدیث می‌گوید و از راویان حدیث است (شوشتری، ۹۳/۲) و ناگهان از ذکر وثاقت اسحاق، به «من وجوه من روی الحدیث» بودن پسران برادرش گریز نمی‌زد. این خود نشان می‌دهد که عبارت نجاشی، از آغازش این مضمون را داراست که اسحاق ثقة است و چهار برادر نامبرده وی نیز ثقة‌اند. از این چهار تن، دو پسر یک تن از آنان نیز نزدیک به پدر، از چهره‌های برجسته عرصه حدیث‌اند؛ لیکن بر خلاف پدر که ثقة باشد، به وثاقت این دو پسر تصریح نشده است (پسران در رتبه ای پایین‌تر از پدراند و به درجه وثاقت پدرشان اسماعیل نرسیده‌اند).

با این دلایل و توصیفات نتیجه این خواهد شد که آنجا که علامه حلی در شرح حال قیس بن عمار بن حیّان، قریب الأمر را به تنهایی و مطلق آورده است، به دلیل آن که نجاشی در شرح حال اسحاق، وثاقت قیس را نیز خواسته است، قریب الأمر با وثاقت، متناظر است؛ چراکه این شخص قریب الأمر مطلق، همان صریح

«ثقه» در کلام نجاشی است. لذا قریب الأمر بر وثاقت دلالت می‌کند. این مطلبی است که از کلام شوشتری نتیجه گرفته می‌شود.

این نتیجه‌گیری با تسامح در برخورد با این مطلب است که رجالتون متقدم شیعه، از جمله نجاشی، برقی و شیخ طوسی، از قیس بن عمار، جز آن مطلبی که نجاشی در شرح حال برادرش اسحاق بن عمار بن حیّان آورده است، وصفی به میان نیاورده‌اند. نیز با پذیرش این فرض است که علامه حلی و هم‌سنخان او، نسخه‌ای را از کتاب‌های رجالی متقدم مانند رجال نجاشی داشته‌اند که توصیفات قیس در آن، با توصیفات علامه درباره وی یکسان بوده یا اصلاً نجاشی به صراحت قیس را قریب الأمر خوانده است.

لیکن اگر سخن خوبی را مبنی بر دلالت نداشتن «ثقه» در عبارت نجاشی بر وثاقت برادران اسحاق و از جمله قیس، بپذیریم و نیز بپذیریم که عبارت «إنّه من بیت کبیر من الشیعه» به هیچ عنوان بر وثاقت برادران اسحاق دلالت نمی‌کند و نهایت مطلبی را که به اثبات می‌رساند، حُسن برادران است نه چیزی دیگر، عبارت قریب الأمر در کلام علامه حلی - ذیل نام قیس بن عمار - نیز بر وثاقت دلالتی ندارد و نهایتاً بر حُسن قیس دلالت خواهد کرد و شاید حداکثر حُسنی باشد که به وثاقت نزدیک شده است.

حاصل سخن: به نظر می‌رسد که دیدگاه ابوالقاسم خوئی به صواب نزدیک‌تر است. زیرا در عبارت نجاشی، به صراحت اسحاق را ثقه نامیده است: «اسحاق بن عمار شیخ من أصحابنا، ثقه». تا اینجا مطلب تمام می‌شود و پس از آن، کلام دیگری آغاز می‌گردد که معرفی برادران اسحاق است. عبارت «و اخوته یونس و یوسف و قیس و اسماعیل» جمله استیثافی است که با «واو» ابتدائیّه (نه واو عطف) نیز آغاز شده است. در اشکال شوشتری که گفته است رجال نجاشی کتابی نسبی نیست، درست است؛ لیکن نجاشی اشخاصی غیر راوی را نام نبرده است تا اشکال شوشتری وارد باشد. کاری که نجاشی کرده آن است که جز اسحاق، از چهار راوی دیگر نام برده و خواسته است بگوید که چهار برادر اسحاق نیز راوی حدیث‌اند. تنها آنان را جرح یا توثیق نکرده است؛ همانند آنچه درباره بسیاری از راویان در منابع رجالی و به ویژه الرجال شیخ طوسی رخ داده است. لذا نام بردن از برادران اسحاق، بدون جرح و تعدیل و توصیف حالشان، دوگانگی و تناقضی با موضوع کتاب نجاشی که علم رجال است، پیش نخواهد آورد. نجاشی پس از پایان جمله‌ای که به معرفی برادران راوی اسحاق پرداخته، دوباره به کلام نخست خود بازگشته است که ذکر احوال اسحاق است و این را از جمله دوش نتیجه گرفته است. در واقع جمله میانی، کلام معترضه‌ای است که ما بین دو جمله پیشین و پسین خود واقع شده است. اسحاق شیخی از اصحاب امامیه و ثقه است. برادران او عبارت از این چهار تن‌اند که خود، راوی حدیث‌اند. از برادران او به دست می‌آید که اسحاق جزء خاندانی بزرگ از شیعه است و خانواده او نیز افرادی بزرگ‌اند.

تنها مطلبی که از جمله نجاشی درباره برادران اسحاق، از جمله قیس بن عمار که مورد نظر ما است فهمیده می‌شود، عبارت «و هو من بیت کبیر من الشیعة» است نه «ثقة» ما قبل آن، چه ثقة مختص اسحاق است «هو من بیت کبیر من الشیعة» نیز نهایتاً بر مدح دلالت می‌کند و از آن توثیقی حاصل نمی‌شود. زیرا «من بیت کبیر من الشیعة» وثاقت در نقل حدیث را ثابت نمی‌کند و ممکن است آن خاندان، از جهاتی دیگر و نه از جهت نقل حدیث، بزرگ بوده باشند. وگرنه نجاشی بنا به گفته شوشتری که کتاب رجالی اش، مختص شناخت راویان است، به صراحت اعلام می‌کرد «من بیت کبیر من الشیعة فی الروایة / فی الحدیث» یا این که این خاندان بزرگ، همگی ثقات اند یا طبق نظر خویی، نجاشی عبارت «ثقة هو و إخوته» یا «و إخوته یونس... ثقات» را به کار می‌برد. لذا «من بیت کبیر من الشیعة» نهایتاً حسن را برای راوی ثابت می‌کند.

بنا بر این قریب الامر چنان که ظاهر آن نیز تا حدودی نشان می‌دهد، وثاقت و عدالت نیست. شاید شاهد دیگر - هر چند ضعیف - بر این که قریب الامر، مرادف ثقة نیست، عبارت علامه حلی در شرح حال قیس باشد. حلی از عبارت نجاشی در وصف اسحاق، توثیق یوسف را استنباط کرده ولی توثیق قیس را خیر و به قریب الامر اکتفا کرده است. یعنی در هر حال علامه حلی نیز قریب الامر را ثقة ندانسته است وگرنه به صراحت آن را اعلام می‌کرد. شاید گفته شود: علامه به جای «ثقة» عیناً «قرب الامر» را به عنوان مترادف آن قرار داده است، لیکن دست کم ظاهر قریب الامر نشان می‌دهد که «قرب» به امر است، نه عین امر (خود وثاقت) زیرا فرضمان این بود که «قرب الامر» (الامر) و «ثقة» در کلام حلی مترادف بوده باشند.

قرب الامر در رجال اهل سنت

رجال شناسان اهل سنت قریب الامر را در چند مورد و در شرح حال راویانی چون عمر بن علی بخاری (ذهبی، ۴/ ۱۲۳۵-۱۲۳۶؛ ابن حجر عسقلانی، لسان، ۴/ ۳۱۹) و حرب بن الحسن الطحان (همان، ۲/ ۱۸۴) به کار برده‌اند.

قریب الامر در شرح حال راوی نخست، با قید روایت و به صورت «قرب الامر فی الروایة» آمده است؛ لیکن در دومی، نسبت قریب الامر مطلق و بدون قید را از قول نجاشی نقل کرده‌اند. این در حالی است که نجاشی (۱۸۴) در شرح حال حرب بن حسن طحان نوشته است: «قرب الامر فی الحدیث، له کتاب عامی الروایة، أخبرنا عدة من أصحابنا عن...». ابن حجر عسقلانی (لسان، ۲/ ۱۸۴) در شرح حال راوی مزبور (حرب) می‌نویسد: «لیس حدیثه بذاک قاله الأزدی...، وذكره ابن حبان فی الثقات وقال ابن النجاشی عامی الروایة أي شیعی قریب الامر، روی کتاباً، روی عنه...».

با توجه به اینکه ابن حجر در دو کتاب شاخص رجالی خود، تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب، نامی از این راوی به میان نیاورده است، علت آن را شیعه دانستنِ راوی از سوی ابن حجر می‌توان دانست. شاید علت این باشد که این دو کتاب، مخصوص شناساندن راویان سنی بوده است. بنابراین روشن نیست که نظر ابن حجر درباره وثاقت یا قریب الأمر بودن وی که به نقل از ابن حبان و نجاشی آورده بود، چیست. در این موارد محدودی که قریب الأمر در منابع رجالی اهل سنت ذکر شده، قریب الأمر به «الروایة» مقید شده است. موردی را نیز که در رجال نجاشی به صورت «قریب الأمر فی الحدیث» آمده است، به صورت قریب الأمر مطلق نقل کرده‌اند. گویا نزد ایشان، قریب الأمر مطلق و بدون قید، همان قریب به امر حدیث (قریب الأمر فی الروایة) را افاده می‌کرده و این دو حالت (مطلق و مقید) نزد آنان یکسان می‌نموده است و هر دو یک معنا داشته‌اند. این سخن در حالتی دگر نیز تأیید می‌شود که قریب الأمر در رجال اهل سنت، به معنای قریب به امر مذهب، هیچ کاربردی ندارد.

در سخن پیش‌گفته ابن حجر عسقلانی، دو نشانه دیگر در تأیید معنای قریب الأمر به امر حدیث و نیز دلالت آن بر گونه‌ای وثاقت، به چشم می‌خورد. نخست عبارت منقول از ازدی است که حرب را «لیس حدیثه بذاک» شناسانده است. یعنی حدیثش - دست کم در نظر ازدی - در آن حد مطلوب نیست. این سخن ازدی، گویا سخن نجاشی (قریب الأمر) را تفسیر می‌کند و بالعکس. از سخن نجاشی استفاده می‌شود که راوی به آن مرز مطلوب، نزدیک است و از سخن ازدی استفاده می‌شود که با آن مرز مطلوب تا حدودی فاصله دارد. در آنجا، حدیث بود و در اینجا به زبان و بیانی دیگر، امر است. گویا امر، همان حدیث است. حد آرمانی در هر دو نیز وثاقت است.

نشانه دیگر در سخن ابن حجر (۱۸۴/۲) آن‌که ابن حبان، حرب بن حسن طحان را که نجاشی درباره‌اش قریب الأمر گفته بود، جزو ثقاتش برشمرده است (و ذکره ابن حبان فی الثقات). گویا نزد او، حرب شخصیتی با وجهه‌ای مثبت و مقبول است.

نتیجه گیری

نمودار اصطلاحات جرح و تعدیل (توثیق و تضعیف) دارای درجات و مراتبی است؛ به طوری که از جرح و توثیق شدید آغاز و به جرح یا توثیق رقیق ختم می‌شود. میان مرحله توثیق رقیق و جرح رقیق، مرحله واسطه‌ای وجود دارد که برخی اصطلاحات گویای این مرحله‌اند و رنگی از هر دو به رخسار دارند. یکی از آن‌ها اصطلاح قریب الأمر است که حالتی بینابین، خاکستری، شناور و غیر شفاف دارد. با بررسی اوصاف مقارن قریب الأمر در وصف یک راوی، درباره دلالت این اصطلاح بر جرح یا توثیق، می‌توان قضاوت کرد.

معنای قریب الأمر، قریب به حدیث است اما نه قریب به خود حدیث و روایت؛ بلکه قریب به جزئی از لوازم و متعلقات حدیث یعنی وثاقت در حدیث. لذا مراد از قریب الأمر نزدیک بودن راوی به عدالت و وثاقت است. یعنی راوی عادل نیست، لیکن به عدالت نزدیک است.

منابع

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *لسان المیزان*، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.
- _____، *تقریب التهذیب*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- _____، *تهذیب التهذیب*، بی نا، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹-۱۳۳۱ ق.
- ابن داود حلّی، تقی الدین، *الرجال*، مطبعة حیدریة، نجف، ۱۳۹۲ ق.
- ابن غضائری، أحمد بن حسین، *الرجال*، تحقیق: محمدرضا حسینی جلالی، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۲ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، نشر أدب الحوزة، قم، ۱۴۰۵ ق.
- اصفهانى، محمد حسین، *الفصول الغروية في الاصول الفقهية*، داراحیاء العلوم الاسلامیه، چاپ سنگی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- أعرجی کاظمی، محسن بن حسن، *عُدّة الرجال*، به کوشش مؤسسه الهدایه لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- انیس، ابراهیم و دیگران، *المعجم الوسيط*، دارالمعارف، قاهره، ۱۳۹۳ ق.
- بحرالعلوم، محمد مهدی، *الفوائد الرجالية*، به کوشش محمّد صادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم، مکتبه الصادق (ع)، تهران، ۱۳۶۳.
- برقی، احمد بن محمد، *الرجال*، به کوشش جلال الدین محدّث آموری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ ق.
- تفرشی، مصطفی بن حسین، *نقد الرجال*، به کوشش مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- جالبقی بروجردی، علی اصغر، *طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال*، قم، مکتبه آية الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية*، به کوشش احمد بن عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، *منتهی المقال في أحوال الرجال*، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
- خاقانی، علی، *الرجال*، تحقیق: محمد صادق بحرالعلوم، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
- خلیل بن أحمد فراهیدی، *العین*، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرانی، مؤسسه دارالهجرة، بی جا، چاپ دوم،

١٤٠٩ ق.

خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ پنجم، ١٤١٣ ق.

ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، مكتبة الحرم المکی، اعانة وزارة معارف الحكومة العالية الهندية، بی تا. شفتی بیدآبادی، محمدباقر، الرسائل الرجالية، نظام السلطنة، بی جا، ١٣١٤.

شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، قم، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، البداية فی علم الدراية، تحقیق: محمدرضا حسینی جلالی، انتشارات محلّاتی، قم، چاپ اول، ١٤٢١ ق.

_____، شرح البداية فی علم الدراية، تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، مكتبة جهل ستون العائمة المسجد الجامع، طهران، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.

_____، الرعاية فی علم الدراية، به كوشش عبدالحسین محمد علی بقال، مكتبة آیت الله مرعشی، قم، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.

_____، الدراية فی علم مصطلح الحديث، به كوشش محمدجعفر آل ابراهیم، انتشارات فیروزآبادی، قم، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.

شیخ بهانی، محمدبن حسین، الوجیزه فی علم الدراية، به ضمیمه جبل المتین، رساله الارثیه، مشرق الشمسین، الرسالتان الکریتان، رساله العروة الوثقی، به كوشش احمد شیرازی، چاپ سنگی، تهران، ١٣٢١ ق.

طوسی، محمدبن حسن، الرجال، به كوشش جواد قیومی اصفهانی، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ١٤١٥ ق.

_____، الفهرست، به كوشش شیخ جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقاهة، بی جا، چاپ اول، ١٤١٧ ق.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال، مطبعه حیدریه، نجف، چاپ دوم، ١٣٨١ ق.

علیاری تبریزی، علی، بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشان پور، قم، بی تا.

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحيط، مؤسسه الحلبي و شركاه للنشر و التوزيع، قاهره، بی تا.

کجوری شیرازی، مهدی، الفوائد الرجالية، به كوشش محمد کاظم رحمان ستایش، دارالحديث، قم، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.

کنی تهرانی، علی، توضیح المقال فی علم الرجال، به كوشش محمدحسین مولوی، دارالحديث، قم، چاپ اول، ١٤٢١ ق.

مامقانی، عبدالله، مقباس الهداية فی علم الدراية، تحقیق: محمدرضا مامقانی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ١٤١١ ق.

مجلسی، محمدباقر، *الوجیزة فی علم الرجال* (رجال المجلسی)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

مرعی، حسین عبدالله (؟)، *منتهی المقال فی الدراییة و الرجال*، مؤسسه عروه الوثقی، بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
مشکینی، ابوالحسن، *وجیزة فی علم الرجال*، تحقیق: زهیر الأعرجی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

موسوی تبریزی، ابوالحسن، *تعلیقة علی الوجیزة فی علم الدراییة* (شیخ بهانی)، مخطوط، بی تا.
میرداماد، محمد، *الرواشح السماویة*، منشورات مکتبة آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۵ ق.
نجاشی، أحمد بن علی، *الرجال*، تحقیق: موسی شبیری زنجانی، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ق.

وحید بهبانی، محمد باقر، *الفوائد الرجالیة*، بی نا، بی جا، بی تا.

